

سوال

اگر شخصی در مرحله‌ای پیشرفته از بیماری خطرناکی باشد به طوری که درمان دیگر کارساز نباشد (با وجود امید ضعیف به درمان) آیا بیمار باید به درمانش ادامه دهد؟ این درمان آثاری جانبی دارد که بیمار نمی‌خواهد آن را به دردهایش اضافه کند. به طوری کلی آیا برای مسلمان درمان واجب است یا این یک امر اختیاری است؟

پاسخ مفصل

الحمدلله.

تداوی (درمان با دارو) به طور کلی مشروع است، به دلیل حدیث ابودرداء - رضی الله عنه - که از رسول الله - صلی الله علیه وسلم - روایت کرده که فرمودند: «همانا الله درد و دارو را نازل نموده و برای هر دردی دارویی قرار داده، پس از دارو استفاده کنید و با حرام خود را درمان نکنید». به روایت ابوداود (۳۳۷۶) و به دلیل حدیث اسامه بن شریک - رضی الله عنه - که گفت: بادیه‌نشینان گفتند: یا رسول الله، آیا از دارو استفاده نکنیم؟ فرمود: «دارو به کار گیرید زیرا الله دردی ننهاده مگر آنکه برایش شفایی قرار داده است، به جز یک درد» گفتند: یا رسول الله، آن چیست؟ فرمود: «پیری». به روایت ترمذی (۴/۳۸۳) به شماره (۱۹۶۱). وی می‌گوید: این حدیث حسن صحیح است. (صحیح الجامع: ۲۹۳۰).

جمهور علما (حنفیان و مالکیان) بر این مذهب هستند که مداوا مباح است. شافعیان، و قاضی و ابن عقیل و ابن جوزی از حنابله بر استحباب مداوا هستند، به دلیل سخن پیامبر - صلی الله علیه وسلم - که می‌فرماید: «الله درد و دارو را نازل کرده و برای هر دردی دارویی قرار داده، پس مداوا کنید و با حرام مداوا نکنید». و به دلیل دیگر احادیث وارده که در آن امر به تداوی آمده است. گفته‌اند: حجامت پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و استفاده ایشان از دارو دلیلی است بر مشروعیت مداوا. نزد شافعیان استحباب برای وقتی است که تاثیر دارو و درمان قطعی نباشد، اما اگر فایده آن درمان قطعی باشد (مانند بستن زخم) واجب است (مثال آن در دوران ما انتقال خون در برخی از موارد است).

نگاه: «حاشیه ابن عابدین» (۵/ ۲۱۵، ۲۴۹) و «الهدایة تکملة فتح القدير» (۸/۱۳۴) و «الفواکه الدواني» (۲/۴۴۰) و «روضه الطالبین» (۲/۹۶) و «کشاف القناع» (۲/۷۶) و «الإنصاف» (۲/۴۶۳) و «الآداب الشرعية» (۲/۳۵۹) و مابعد آن و «حاشیه الجمل» (۲/۱۳۴).

ابن قیم می‌گوید: در احادیث صحیح امر به تداوی آمده و این منافاتی با توکل ندارد، چنانکه دفع گرسنگی و تشنگی و گرما

وسرما با ضد آن منافی توکل نیست، بلکه حقیقت توحید به کمال نمی‌رسد مگر با مباشرت اسبابی که الله تعالی آن را از نظر قَدَری و شرعی مقتضی مسبباتش قرار داده و تعطیل این اسباب در خود توکل ایراد وارد می‌سازد، چنانکه در امر و حکمت نیز ایراد وارد می‌سازد و از همان جایی که تارک سبب گمان می‌کند باعث قوی‌تر شدن توکل می‌شود باعث ضعف آن می‌شود، زیرا ترک آن عجزی است منافی با توکل که حقیقت آن اعتماد و اطمینان دل به الله در حصول آنچه به سود بنده در دین و دنیای اوست، و همراه با این اعتماد باید از اسباب بهره جست و گرنه حکمت و شرع را تعطیل خواهد کرد، بنابراین بنده نباید عجز خود را توکل سازد و نه توکل خود را عجز و ناتوانی. «زاد المعاد» (۴/۱۵). نگا: «الموسوعة الفقهية» (۱۱/۱۱۶).

خلاصهٔ پاسخ مذکور این است که تداوی نزد علما واجب نیست مگر آنکه فایده‌اش قطعی باشد – بنابر نظر برخی از آنان – و از آنجا که فایدهٔ تداوی در این حالت ذکر شده در سؤال قطعی نیست، و بیمار با این درمان از نظر روانی آزار می‌بیند، ترک این درمان مطلقاً ایرادی ندارد. برای بیمار نیز لازم است که توکل بر الله و پناه آوردن به او را فراموش نکند، زیرا درهای آسمان برای دعا باز است و شایسته است که با قرآن کریم خودش را رُقیه کند، مثلاً سورهٔ فاتحه و سورهٔ فلق و سورهٔ ناس را بر خودش بخواند زیرا این از نظر روانی و بدنی به او سود می‌رساند، علاوه بر اجر تلاوت، و شفا دهنده الله است و شفا دهنده‌ای جز او نیست.